

قطار جهان‌شمولی حقوق بشر بر ریل ویتگنشتاین: از زبان آرمانی تا زبان پرابهام

سیدمحمد قاری سیدفاطمی* - سعیده رحیم‌زاده** - فاطمه بستانی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۹)

چکیده

در طول تاریخ نظریه‌پردازی، جهان‌شمولی (حداقل برخی از) هنجارهای اخلاقی، موجب برانگیختن ذهن فیلسوفان، متفکران و کنشگران سیاسی بوده است. با فرض این‌که در مورد حقوق بشر می‌توان از گونه‌ای تسری و تنفیذ به گستره همه بشریت سخن گفت و ممکن است از ایده «یک نظام حقوق بشر جهان‌شمول» به مثابه ایده‌ای غیرمتناقض - نه خالی از چالش - دفاع کرد؛ به دنبال آنیم اقتباسی از آنچه را در گسست آرای ویتگنشتاین در دو دوره حیات فلسفی‌اش دریافته‌ایم، یک بار با خوانشی کانتی از قرارداد محوری حقوق بشری - تا این اقتباس در دستگاه تصویری زبان معنادار تلقی شود - و بار دیگر با رویکرد زبان در حال شکل‌گیری و کاربرد (*In Using*) - تا در نوع جوامع بشری بسته به زبان کاربردی آن باشد، نه در به پرسش کشیدن، بالعکس در دفاع از ایده‌ای حداقلی از جهان‌شمولی به کار گیریم؛ تلاش می‌کنیم تا در تراکتاتوس با طرح «آنچه به سخن در نمی‌آید» و در پژوهش‌های فلسفی با درانداختن ایده معنا در کاربرد، ظرفیت‌های معرفتی وی را در مدلل و توجیه این فرض جستجو کنیم.

واژگان کلیدی: جهان‌شمولی حقوق بشر، ویتگنشتاین، تراکتاتوس، پژوهش‌های فلسفی، زبان در حال کاربرد

m-fatemi@sbu.ac.ir

kabootar_sr@yahoo.com

fateme.bostani@gmail.com

* دانشیار حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه شهید بهشتی

** کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

*** کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

۱. مقدمه

تحولی که ویتگنشتاین در حوزه فلسفه زبان موجب آمد، تنها به همین عرصه محدود نمی‌شد که دامن همه رشته‌های علوم انسانی و چه بسا علوم طبیعی را نیز فرا می‌گرفت. به نظر می‌رسد، او که خود در طول حیات اندیشه‌ورزی‌اش دوره‌های مختلف را از سر گذراند، در هر دوره نگاهی تازه به دنیا و مافیها و ماورایش انداخته بود؛ آن گونه که فلاسفه به وضوح از ویتگنشتاین اول و دوم سخن می‌گویند، گویی که با دو جفت چشم گونه‌گون در دیدار و دو دست متفاوت در نوشتار و بالأخره دو شخص مختلف در تفکر روبرو بوده‌اند. ویتگنشتاین نخست در «رساله منطقی-فلسفی» اش سخن از نظریه تصویری زبان گفت و امکان سخن گفتن از آنچه گفتنی است و لذا این که آنچه به سخن در نمی‌آید، در زبان ما بی‌معنا خواهد بود؛ و ویتگنشتاین دوم در «پژوهش‌های فلسفی» اش با به میان کشیدن تعابیری چون بازی زبانی و شباهت‌های خانوادگی و صورت‌های حیات، به کلی از نظریه پیشین گذر کرد و بر آن شد تا گره معنا را در کاربرد بگشاید.

این نظریات گونه‌گون، می‌تواند پیامدهای معرفتی قابل توجه و البته تأمل‌برانگیزی به دنبال داشته باشد. گویی معنا حریفی‌ست که اندیشمندان مختلف را با دغدغه فکری گوناگون به مبارزه می‌طلبد و در میدان نظریات ویتگنشتاین به چالش می‌کشد. ما نیز با دغدغه حقوق بشر به این میدان پای گذاشتیم و تلاش کردیم جهان‌شمولی حقوق بشر را که همواره مورد رد و قبول متفکران این حوزه بوده است، از پرتو نظریات فلسفه زبانی ویتگنشتاین بررسی کنیم.

لذا با این سؤال که آیا جهان‌شمولی حقوق بشر در دستگاه فلسفی ویتگنشتاین ممکن است یا خیر؟ پژوهش خود را آغاز کردیم و در دو دوره حیات فکری وی را به طور جداگانه کاوش کردیم. در نوشتار حاضر که به تناسب دو نظریه مختلف ویتگنشتاین، در دو گفتار کلی گردآمده، در هر گفتار ابتدا نظریه را مختصراً شرح داده‌ایم و سپس کوشیده‌ایم جهان‌شمولی حقوق بشر را بر آن منطبق کنیم و امکان یا امتناع این امر را دریابیم.

۲. ویتگنشتاین متقدم / تراکتاتوس

در این گفتار پس از شرح مختصری از نظریه تصویری زبان در تراکتاتوس که نگرش نخست وی را در فلسفه زبان نمایندگی می‌کند، پرسش اصلی مقاله را پی گرفته‌ایم و جهان‌شمولی حق‌های بشری را بر این نظریه عرضه کرده‌ایم.

۱-۲. نظریه تصویری زبان/ زبان به مثابه آینه

ویتگنشتاین در دوره اول حیات فلسفی‌اش، نظریه‌ای در حوزه زبان در انداخت که خود معتقد بود پایان‌بخش تمام مسائل فلسفی ست و به گفته خود وی در اثر بنیادین و جریان سازش، رساله منطقی-فلسفی، «بیشتر گزاره‌ها و پرسش‌هایی که درباره امرهای فلسفی نوشته شده‌اند... بی‌معنا (مهمل) اند... بیشتر پرسش‌ها و گزاره‌های فیلسوفان از اینجا برمی‌خیزند که ما منطقی زبان خود را نمی‌فهمیم و نمی‌باید در شگفت شد که ژرف‌ترین مسئله‌ها، به راستی به هیچ روی مسئله نیستند». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۴/۰۰۳) و بنابراین در آخرین جملات کتابش، حتی همین اثر منطقی-فلسفی خود را بی‌معنا خواند و اعتراف کرد که باید بعد از رسیدن به مقصود این کتاب، آن را کنار گذاشت؛ به تعبیر خود او، پس از بالا رفتن از نردبان باید نردبان را به دور افکند. (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۶/۵۴)

نظریه‌ای که او این چنین با اطمینان از آن سخن می‌گوید (گرچه خود در دوره دوم حیات فلسفی‌اش از آن عدول کرد)، سراسر در پی شرح و بسط این نکته است که زبان، قابلیت سخن گفتن از چه چیزهایی را دارد و در برابر بیان کدام چیزها ناتوان است. وی در نامه‌ای به راسل، استاد سابق و همکار لاحقش، این گونه نوشته بود که دغدغه اصلی‌اش ایجاد تفکیک میان آن چیزی است که می‌تواند گفته شود و آنچه نمی‌تواند به سخن درآید و تنها می‌تواند نشان داده شود و این به گفته او مسئله اصلی فلسفه است.^۱ به طوری که در جملات آغازین رساله یعنی مقدمه آن تمامی معانی کتاب را اینچنین خلاصه کرده است: «هر آنچه اصلاً بتواند گفته شود، می‌تواند به روشنی گفته شود و آنچه درباره‌اش نتوان حرف زد، می‌باید درباره‌اش خاموش ماند» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۹) و درست همین جمله را در سطر پایانی کتاب خود تکرار کرده است.

با وجود رویکرد متافیزیکی گریزانه و بلکه متافیزیکی ستیزانه ویتگنشتاین متقدم، نگاه اتم‌گرایانه وی که در آن جهان را متشکل از اشیایی بسیط، مجزا و لایتغیر به شمار می‌آورد، برخی از نویسندگان را بر آن داشته که تصور کنند وی به متافیزیکی اتم‌گرایانه گرایش دارد.

۱. به نقل از آنسکوم، جی.ای.ام، (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر تراکتاتوس ویتگنشتاین، ترجمه همایون کاکاسلطانی، تهران، انتشارات گام نو، ص ۲۱۳.

" اکنون متأسفم که فی‌الواقع منظور اصلی‌ام را متوجه نشده‌اید که بدان وسیله کل مشغله گزاره‌های منطقی، صرفاً نتیجه فرعی است. نکته عمده این است: نظریه‌ای درباره آنچه می‌توان به واسطه گزاره‌ها بیان کرد، یعنی به واسطه زبان (و آنچه به ذهن خطور می‌کند، آنچه می‌تواند به اندیشه درآید) و آنچه را که نمی‌توان با گزاره‌ها بیان کرد، بلکه فقط نشان داده می‌شود که به اعتقاد من مسئله اصلی فلسفه است...".

(پایا، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۱۶۷) آنگاه با ارائه نظریه تصویری زبان، تناظری یک به یک میان عالم و زبان برقرار می‌کند. وی به ما می‌گوید که همه تدابیر و ترفندهای منطقی - چرخش‌های مفصل و کاربردهای درست زبانمان - در شبکه‌ای بی‌نهایت ظریف ترکیب می‌شوند و آینه‌ای بزرگ را شکل می‌بخشند؛ به عبارت دیگر، آینه زبان را شکل می‌دهند که ویژگی منطقی‌اش آن را وامی‌دارد که جهان را منعکس سازد. (آنسکوم، ۱۳۸۵: ۲۱۸) به طوری که هر گزاره را تصویری از واقعیت می‌داند که البته هر گزاره متشکل از نام‌هایی است که بازگوکننده اشیای بسیط هستند.

وی این گونه بیان می‌دارد که: «برابر ایستا عبارت است از امر پابرجا، امر موجود؛ و همپیکرش، عبارت است از امر دگرگون شونده، امر ناستوار». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۲/۰۲۷۱) با این توضیح که تنها این برابر ایستاها یا اصل و ذات اشیاء هستند که می‌توانند واجد نام شوند و ترکیب نام‌ها، قضایای ساده و سپس قضای مرکب را خواهد ساخت و آنچه در عالم واقع وجود دارد، تنها همپیکرش یا تصویری است از امر اصیل.

و این گونه ادامه می‌دهد که «همپیکرش برابر ایستاها، وضعیت چیزها را تشکیل می‌دهد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۲/۰۲۷۲) و «مجموعه وضعیت‌های موجود چیزها، جهان است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۲/۰۴) بدین ترتیب، جهان، تصویری تلقی می‌شود که بازنگاشته‌ای از یک امر پابرجاست. تصویری که ضرورتاً باید با امر اصیل، چیزی در اشتراک داشته باشد. او این طور می‌نویسد: «آشکار است که حتی جهان‌انگاری که با جهان بودشی بسی دیگرسان باشد، می‌باید چیزی را (صورتی را) با جهان بودشی مشترک داشته باشد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۲/۰۲۲) یا «در نگارنده و در بازنگاشته باید چیزی این‌همان وجود داشته باشد تا بدان وسیله یکی از آن‌ها اساساً بتواند نگاره دیگری باشد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۲/۱۶۱) و آن عنصر مشترک را صورت منطقی می‌داند و می‌گوید: «نگاره با بازنگاشته در صورت منطقی باز نگارش مشترک است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۲/۲) همان منطقی که روشن شدن آن برای آدمی، پاسخ تمام مسائل فلسفی او خواهد بود که تنها از جهل به منطقی زبان پدید آمده‌اند؛ به عبارت خود وی «فلسفه، سراسر سنجش زبان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۴/۰۳۱)، نه چیزی بیشتر.^۱ و بدین ترتیب، به نظر می‌رسد وی برای اشیاء، همپیکرش‌ها و نام‌ها قائل به ذاتی می‌شود که بعدها و در نظریه دوره دوم حیات معرفتی‌اش آن را انکار می‌کند.

۱. "هدف فلسفه روشن‌سازی منطقی اندیشه‌هاست ... نتیجه فلسفه "گزاره‌های فلسفی" نیست، بلکه روشن شدن گزاره‌هاست." (رساله، ش ۴/۱۱۲)

ویتگنشتاین در نظریه تصویری خود، زبان را مرز جهان می‌داند^۱ و بنابراین آنچه را که بیرون از این مرز باشد، اساساً ناگفتنی تلقی می‌کند. در این نظریه، یک تصویر می‌تواند واقعیت را نمایش دهد، اما نمی‌تواند فرم نمایندگی خود (همان منطق زبان) را به نمایش درآورد. می‌تواند موضوع خود را از بیرون نمایندگی کند اما قادر نیست خود بیرون رود تا فرم نمایندگی خود را نشان دهد؛ بنابراین، فرم منطقی یا فرم واقعیت که همه تصاویر باید آن را نمایان کنند، توسط هیچ تصویری قابل نمایش نیست. (Edwards, 1967: 327-339) «منطق، جهان را پر می‌کند؛ مرزهای جهان همچنین مرزهای منطق‌اند. در نتیجه در منطق ما نمی‌توانیم گفت: فلان و فلان چیز در جهان وجود دارد ولی بهمان چیز در جهان نیست. ... آنچه را ما نمی‌توانیم بیندیشیم، آن را نمی‌توانیم بیندیشیم؛ بنابراین ما همچنین نمی‌توانیم بگوییم آنچه را که نمی‌توانیم بیندیشیم.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۵/۶۱)

این امر را به گزاره هم می‌توان تعمیم داد. ما گزاره‌ای را می‌گوییم که چیزی را بگوییم؛ اینکه چیزی چگونه است. ولی نمی‌توانیم آن چیز را که بین همه گزاره‌ها مشترک است بگوییم. «آنچه می‌تواند گفته شود، تنها از طریق یک گزاره می‌تواند گفته شود و بنابراین هیچ چیزی که برای فهم همه گزاره‌ها ضروری است، نمی‌تواند گفته شود.» (یادداشت‌ها، ص ۲۵) بدین ترتیب، تنها چیزهایی به کلام درمی‌آیند که تصویری از آن امر پابرجا هستند و در زبان واجد نام‌اند؛ بنابراین منطق، فلسفه و ریاضیات که در حقیقت چیزی به ما نمی‌گویند، بلکه روش و وسیله‌ای برای فهم بهتر زبان هستند، از منظر ویتگنشتاین متقدم، بی‌معنایند.

ویتگنشتاین، پس از روشن ساختن نظریه‌اش، مسائل دیگری را مطرح می‌کند که در علوم طبیعی و انسانی موجد آثار مهمی خواهند بود. وی با تعریف گزاره‌های بسیط به ترکیبی از نام‌ها و اینکه هیچ گزاره بسیطی نمی‌تواند در تناقض با گزاره بسیط دیگر قرار بگیرد، بیان می‌دارد: «از یک گزاره بن‌پاری (بسیط) هیچ گزاره بن‌پاری دیگری را نمی‌توان نتیجه گرفت.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۵/۱۳۴) و این یعنی انکار هر علمی نسبت به آینده. گزاره‌های بسیط تنها می‌گویند که چیزها چگونه هستند و نه اینکه چگونه باید باشند؛ بنابراین «ما نمی‌توانیم رویدادهای آینده را از روی رویدادهای کنونی استنتاج کنیم. اعتقاد به اتصال علی همانا خرافه است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۵/۱۳۶۱) بدین ترتیب، وی وجود هر گونه ضرورت و علیت را در جهان انکار می‌کند، زیرا از آنچه صرفاً توصیف‌کننده وضع واقع است، نمی‌توان چیزی را که اعلام‌کننده یک باید است، نتیجه گرفت. تا جایی که خواهیم گفت: «اینکه خورشید فردا بر

۱. "مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من‌اند." (رساله، ش ۵/۶)

خواهد آمد، یک فرضیه است؛ و این بدان معناست که ما نمی‌دانیم فردا خورشید بر خواهد آمد یا نه». (ویتگنشتاین: ۱۳۷۹، ش ۶/۳۶۳۱۱)

۲-۲. ارزش در تراز رساله

ویتگنشتاین در رساله خود، وقتی به نقطه‌ای رسید که در آن همه گزاره‌ها هم‌ارز یکدیگرند (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۶/۴)، به تبع وجود هر گونه ارزش را در جهان منکر می‌شود. چرا که اگر هر چیزی ارزشی داشته باشد، نمی‌تواند اتفاقی باشد، درحالی‌که همه چیز در جهان اتفاقی است. «... در درون جهان، همه چیز همان‌گونه است که هست؛ و همه چیز همان‌طور رخ می‌دهد که رخ می‌دهد. در درون جهان هیچ ارزشی وجود ندارد و اگر ارزشی در درون جهان یافت می‌شد، دیگر ارزشی نمی‌داشت». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۶/۴۱) البته این دیدگاه، نه انکار مطلق وجود ارزش، بلکه انکار وجود آن در جهان است. گزاره فقط می‌تواند آنچه را در جهان وجود دارد، نمایان کند؛ بنابراین، هر چیز برتری که مربوط به ارزش و باید است، باید بیرون از جهان باشد. آنگاه وی می‌گوید: «روشن است که نمی‌توان اخلاق-آیینیک را به قالب الفاظ درآورد. اخلاق-آیینیک توافرازانده است». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۶/۴۲۱) بنابراین، هر چه که مربوط به اخلاق، دین و هر هنجار ارزشی دیگری است، اساساً از جنس ناگفتنی‌هاست. این‌ها صرفاً قابل آشکار شدن هستند و نه بازگو شدن و به همین اعتبار راز آمیزند. «به‌راستی امر نافراگفتنی وجود دارد؛ این امر خود را نشان می‌دهد، این همان امر رازورانه است». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۶/۵۲۲) درواقع با خارج شدن از حیطه علوم تجربی، قواعد بازی تغییر می‌کند و دیگر نمی‌توان سخن معنادار بر زبان جاری ساخت. امر رازورانه در رساله بیش از هر چیز بدین نکته اشاره می‌کند. لذا در فضای رساله، در باب اخلاق و گزاره‌های اخلاقی نمی‌توان سخن معنادار گفت، چراکه فاقد مؤلفه اصلی معناداری یعنی تصویرند. (دباغ، ۱۳۸۷: ۲۶)

ویتگنشتاین سپس این دیدگاهش را در حوزه اخلاق و ارزش مفصلاً در «سخنرانی درباره اخلاق» خود شرح می‌دهد و در آن عنوان می‌نماید که «هیچ بیانی درباره امر واقع هرگز نمی‌تواند حکمی دارای ارزش مطلق یا متضمن چنین چیزی باشد، چرا که «علم اخلاق، البته اگر چنین چیزی موجود باشد، فوق طبیعی است و کلمات ما فقط بیان‌کننده امور واقع‌اند؛ همان‌طور که یک فنجان فقط یک فنجان آب جای می‌گیرد حتی اگر یک سطل آب روی آن خالی کنم». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۱۹۶)

در این صورت، هیچ بیانی که بتواند مقصود ما را از ارزش مطلق روشن کند، وجود ندارد و بیش از آن، به گفته وی «این بیان‌ها به این دلیل بی‌معنا نبودند که من هنوز بیان‌های صحیح را پیدا نکرده بودم، بلکه ماهیتاً بی‌معنا بودند؛ زیرا یگانه عملی که من می‌خواستم با آن‌ها انجام دهم فقط فرا رفتن از جهان، یعنی فرا رفتن از زبان معنادار بود. همه گرایش من و به گمان من گرایش همه آدم‌هایی که تاکنون کوشیده‌اند دربارهٔ اخلاق و مذهب بنویسند یا سخن بگویند، مقابله با مرزهای زبان بوده است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۲۰۰)

الیزابت آنسکوم، فیلسوف اخلاق، شاگرد و شارح آثار ویتگنشتاین نیز جایگاه ارزش را در رساله این‌گونه تعبیر می‌کند که: «اکنون اینکه ارزش خارج از جهان قرار می‌گیرد، پیامد محض نظریه تصویر ویتگنشتاین نیست. او فقط با این حقیقت سروکار داشته که «خیر» و «شر» نمی‌توانست با نظریهٔ تصویر سازگار باشد، او هم مانند پوزیتیویست‌ها به کلی کلک ارزش را کند.» (آنسکوم، ۱۳۸۵: ۱۰۸) بدین ترتیب فلسفه اخلاق ویتگنشتاین را در رساله، باید اخلاقی ضد واقع‌گرا دانست که جهان پیرامون را عاری از ارزش‌های اخلاقی می‌انگارد، ضمن آنکه وی معتقد است که از حجیت اخلاقی و صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی را هم نمی‌توان سراغ گرفت. (دباغ، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

درعین حال، این امور که در تراکتاتوس بی‌معنا تلقی می‌شوند، از دید شارحان و مفسران ایفاگر نقش مهمی هستند و نشان‌دهنده مطالبی. به طوری که گفته می‌شود: «ممکن است کسی پیرسد که چطور ممکن است گزاره‌ای بی‌معنی، مطالبی را نشان دهد؟ احتمالاً کسی که چنین ایرادی می‌گیرد، کلام بی‌معنی را با مزخرف و مهمل یکی می‌انگارد. ولی بنا بر رساله، حرف مزخرف و مهمل تنها شقی نیست که در برابر کلام بی‌معنی قرار دارد. فرض کنید کسی ثابت کند که نمی‌توان ساختار هندسی خاصی را تأسیس نمود، خود این اثبات امتناع، جالب و آموزنده است.» (هاوارد، ۱۳۷۹: ۱۳۰)

بدین ترتیب، آخرین گزاره کتاب که می‌گوید: در جایی که نمی‌توان سخن گفت، باید درباره‌اش خاموش ماند، یک گزاره واضح و مبرهن نیست که هر کس بگوید، بلکه بدان معناست که حوزه‌ای رازآلود وجود دارد که درباره آن هیچ نمی‌توان گفت!

۳. فلسفه متقدم ویتگنشتاین / فحواها و امکان‌های حقوق بشری

اینک بر آنیم تا از منظر مؤلف تراکتاتوس، امکان یا امتناع جهان‌شمولی حقوق بشر را بررسییم. پرسش محوری ما در این مرحله آن است که آیا نظریه تصویری زبان ویتگنشتاین،

جهانشمول بودن حق‌های بشری را برمی‌تابد یا خیر؟ و اینکه این گفتمان کلان، در رویارویی با چنین نظریه‌ای چه وضعیتی پیدا خواهد کرد؟

به نظر می‌رسد به منظور تحلیل این مسئله، بهتر است ابتدا مبنای نظری حقوق بشر را بکاویم، آنگاه در چهارچوب نظریه تصویری زبان، این مبنا را بررسی کنیم. طبق یک تقسیم‌بندی رایج و منطقی، می‌توان مبنای حق‌های بشری را ارزش‌های برتر ناشی از طبیعت انسان دانست که غیرقابل سلب و نقض هستند. این دیدگاه در فلسفه حقوق قابل ارجاع به نظریه حقوق طبیعی است که اندیشه‌مندان بسیاری را به خود جذب کرده است. از سوی دیگر با فاصله گرفتن از دیدگاهی که حق‌های بشری را فطری، ذاتی و طبیعی تلقی می‌کند، می‌توان ایده قراردادی بودن آن‌ها را مطرح کرد و مبنای نظری این گروه حقوق را مانند سایر هنجارهای اجتماعی - حقوقی صرفاً توافقی بشری (البته توافق عقلانی فرضی و نه واقعی در جهان خارج) جهت تمشیت امور حیات دانست.^۱

حال اگر این مبانی را به تفکیک بر دستگاه فلسفی ویتگنشتاین متقدم عرضه کنیم، تحلیل امکان یا امتناع جهان‌شمولی حق‌های بشری بر ما روشن‌تر خواهد شد.

نظریه حقوق طبیعی، نظریه‌ای است که به دوره یونان باستان بازمی‌گردد. در حقیقت رگه‌های اولیه این نظریه در آثار فیلسوفان یونانی و به ویژه رواقیان قابل مشاهده است. نظریه‌های حقوق طبیعی را می‌توان به گروه نظریات سنتی و نوین تفکیک کرد: دغدغه اصلی نظریات سنتی وجود قانون برتر و انطباق هنجارهای حقوقی بر قواعد برتر است. حال آنکه دغدغه اصلی اصحاب نظریه حقوق طبیعی نوین، ارائه تفسیری از ماهیت حقوق است. برای مثال، از نظر جان فینیز به عنوان یکی از مؤثرترین نظریه‌پردازان این دسته، حقوق طبیعی مجموعه اصولی هستند که عقلانیت عملی را در تنظیم زندگی و اجتماع انسانی مقرر می‌دارند. وی بر این باور است که ارزش‌های پایه‌ای وجود دارند که از آن‌ها به عنوان بنیادین‌ترین ارزش‌ها در زندگی انسانی یاد می‌شود. (Finnis J, 1980: 81-96)

با این نگاه که حق‌های بشری مبتنی بر ارزش‌های برتر بنیادین تلقی می‌شود، باید گفت که در چهارچوب نظریه تصویری زبان ویتگنشتاین متقدم، اساساً در این حیطه باید سکوت اختیار کرد. در حقیقت، از چنین ارزش‌های بنیادینی که بخواهد معیار سنجش رفتارهای دیگران یا مبنای عملکردی به شیوه خاص قرار بگیرد، تحت فلسفه نخستین ویتگنشتاین نمی‌توان سخن

۱. در این رابطه و برای مطالعه بیشتر در باب مبنای نظری حقوق بشر، ر.ک: قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، جلد اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات شهر دانش.

گفت و این امور از آن دسته چیزهایی هستند که تنها خود را در جهان نمایان می‌کنند، اما نمی‌توان آن‌ها را به روشنی نشان داد. ویتگنشتاین در کتاب خود وجود این ارزش‌ها را انکار نمی‌کند، ولی معتقد است این‌ها ماهیتی از جنس اخلاق دارند و هنجارهای اخلاقی، اموری ماورائی هستند که در این جهان وجود ندارند، لذا به رشته کلام در نمی‌آیند؛ زیرا چنان‌که گفته شد، وی حدود زبان را منطبق بر حدود عالم می‌داند و آنچه را که خارج از این عالم باشد، ناگفتنی می‌شمارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ش ۵/۶) بدین ترتیب، پیش از این‌که به تحلیل جهانی‌بودن یا نبودن آن برسیم، در ابتدای مسیر متوقف می‌شویم.

با این برداشت، می‌توان به واسطه برهان خلف این‌گونه استدلال کرد که: اگر مبنای حقوق بشر، اصول حقوق طبیعی و درواقع از جنس ارزش بود، به تلقی ویتگنشتاین از ناگفتنی‌ها بود و نمی‌توانست به سخن درآید؛ بنابراین اگر ما اکنون از نرم‌ها و قواعد حقوق بشر سخن می‌گوییم و اینهمه بر سر آن بحث و گفتگو راه می‌اندازیم، پس فرض ارزش بودن را باید منتفی بدانیم. با این حساب، به سمت نظریه دوم متمایل می‌شویم که ماهیت این حقوق را قرارداد و توافق بشری تلقی می‌کند. هنجارهای حقوق بشر را می‌توان در چهارچوبی قراردادمدارانه نیز توجیه کرد. در این دیدگاه، افراد بر مبنای قرارداد جمعی، هنجارهایی را به صورت معین و مشخصی مورد توافق قرار داده و به عنوان حق‌های بنیادین انسانی تعیین می‌کنند. البته طبیعتاً در اینجا از یک قرارداد واقعی بین ملت‌ها سخن نمی‌گوییم، بلکه مراد قراردادی فرضی است که طی آن، انسان‌ها بدون لحاظ وابستگی‌های عرضی و منافع شخصی فهرستی از هنجارها را که دربردارنده حق‌های بنیادین هستند، برمی‌شمارند.

در میان قراردادگرایان نیز نحله‌ها و سوگیری‌های متفاوتی دیده می‌شود؛ از دیدگاه نسبی‌گرایانه هیوم که هنجارهای اخلاقی را چیزی جز ترجیحات و تمایلات انسانی نمی‌داند تا سنت فلسفه کانتی که یک قرارداد عقلانی (و البته نه یک قرارداد حقیقی) را توجیه‌گر حقوق بشر می‌شمارد. در نگاه کانتی، حق‌ها و آزادی‌های بشر در چهارچوب قراردادی فرضی مبتنی بر انتخاب انسان عاقل‌گزینشگر و البته از حاصل جمع اصل «غایت بودن انسان» و اصل «قانون جهانشمول»، تبیین می‌شود.^۱

در هر حال، به نظر می‌رسد ذیل نظریه تصویری زبان ویتگنشتاین متقدم، تنها با این نگاه می‌توان از حق‌های بشری سخن گفت. دیدگاهی که بر طبق آن، ماهیت حقوق بشر نه از جنس

۱. ن. ک: قاری سیدفاطمی، سید محمد، (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، چاپ سوم، جلد اول، تهران، انتشارات شهر دانش، ۱۳۰-۱۲۴

ارزش و اصول اخلاقی ماورائی که واقعیتی درون جهان و مخلوق آدمیان است. بدین ترتیب، پدیده‌ایست داخل در محدوده زبان که می‌تواند به رشته کلام درآید. لذا امری رازآلود و ترافرازنده نیست؛^۱ بنابراین حقوق بنیادین بشری، به مانند سایر موجودات جهان، تصویر یا همپیکرش واقعیت‌هایی اصیل هستند که بی‌شک با اصل خود چیزی همسان یا مشترک دارند.^۲ و قائل به هسته سخت داشتن این حقوق، فرض جهانشمول بودن آن‌ها را تقویت می‌نماید. چنانکه هر گاه هر کس در هر کجای جهان، سخن از حق‌های بشری بگوید، در واقع در حال توصیف یک مجموعه از هنجارهای موجود در جهان و مخلوق آدمیان است که طبق نظریه تصویری ویتگنشتاین به واسطه داشتن یک مرجع اصیل، در هر جامعه‌ای مورد فهم قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد موضوع اصلی مورد کاوش این مقاله، یعنی جهانشمولی حقوق بشر، در پرتو نظریات ویتگنشتاین متأخر بسیار بحث‌برانگیزتر و البته به لحاظ فلسفی و حقوقی جذاب‌تر است؛ چرا که بناست با ایده‌محوری تفاوت صورت‌های حیات دست و پنجه نرم کند. ضمن آن که خود ویتگنشتاین نیز در مواجهه با نفی و ناممکن بودن فلسفیدن در پرتو نظریه تصویری زبان و بی‌معنا شدن اخلاق و ارزش و آنچه خود می‌گفت برایش احترام قائل است ولی نمی‌تواند درباره‌اش سخن بگوید، (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۲۰۰) از نظریه‌اش فاصله گرفت و به زبان عرفی بازگشت و با نگاهی درمانگرانه به فلسفه (دباغ، ۱۳۸۹: ۲۹)، اینبار معانی متعارف واژگان را جدی گرفتند گفتار آتی از نظریه دوم وی سخن می‌گوییم و جهانشمولی حقوق بشر را با مفهوم صورت‌های متنوع حیات وارد چالش می‌کنیم.

۴. ویتگنشتاین متأخر / پژوهش‌های فلسفی

اینک، با تبیین نظریه متأخر فیلسوف وینی، صورت‌های حیات، بازی‌های زبانی و شباهت‌های خانوادگی را پیش روی مفهوم جهانشمولی حقوق بشر قرار داده و گونه‌های مواجهه این مفاهیم را با یکدیگر بررسی می‌کنیم.

۱. به گفته ویتگنشتاین در شماره ۶،۵۲۲ رساله منطقی-فلسفی، اخلاق امری ترافرازنده و رازآلود است.

۲. ش ۲/۰۲۷۱: «برابر ایستا عبارت است از امر پابرجا، امر موجود؛ و همپیکرش، عبارت است از امر دگرگون شونده، امر ناستوار». ش ۲/۰۲۷۲: «هم‌پیکرش برابر ایستاها، وضعیت چیزها را تشکیل می‌دهد». ش ۲/۰۴: «مجموعه وضعیت‌های موجود چیزها، جهان است». ش ۲/۱۶۱: «در نگاره و بازنگاشته باید چیزی این همان وجود داشته باشد تا بدان وسیله یکی از آنها اساساً بتواند نگاره دیگری باشد».

۴-۱. بازی‌های زبانی و صورت‌های حیات / معنا در بند کاربرد

ویتگنشتاین معتقد بود برای اینکه «پژوهش‌های فلسفی» بهتر فهمیده شود، باید به آن به مثابه مخالفتی علیه طرحی که در تراکتاتوس در انداخته بود، نگریسته شود. چون قسمت قابل ملاحظه‌ای از پژوهش‌های فلسفی، یک حمله صریح یا مخفی علیه تراکتاتوس بوده است. (Edwards, 1967: 334)

پژوهش‌های فلسفی "با آوردن مطلبی از آگوستین آغاز می‌شود. گویی نویسنده از اعترافات آگوستین بهره می‌گیرد تا اعترافات خود را در چرخش از "نظریه تصویری زبان" بیان کند. اعترافی که در سرتاسر پژوهش‌های فلسفی‌اش با آوردن چند واژه کلیدی یعنی بازی‌های زبانی، صورت‌های حیات، معنا به سان کاربرد و شباهت‌های خانوادگی خود را نمایان می‌سازد. در این قسمت سعی می‌کنیم تا گزارشی از تحول فکری "مؤلف پژوهش‌های فلسفی" ارائه نماییم. به همین منظور باید مفاهیم جدید این فلسفه را (که عناوینش برشمرده شد) توضیح دهیم و از این رهگذر بتوانیم سؤال اصلی این نوشته را بررسی کنیم.

اصلی‌ترین چرخش، شاید خود را در قالب «بازی زبانی» سروسامان می‌دهد که عبارت است از «یک کل مرکب از زمان و افعال که زبان با آن‌ها درهم تنیده است». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۷)

الف با چهار نوع آجر کار می‌کند: «درسته، راسته، تخت و نیمه» ب باید آجرها را به الف برساند، البته به همان ترتیبی که او نیاز دارد. به این منظور از زبان بهره می‌گیرند که شامل واژه‌های درسته، راسته، تخت و نیمه است. الف هر کدام را که می‌خواهد صدا می‌زند، ب نوعی از آجرها را که یاد گرفته با این یا آن صدا بیاورد، می‌آورد... (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۲)

ویتگنشتاین معتقد است می‌توان مثال فوق را نمونه یک زبان ابتدایی کامل به حساب آورد. آنچه آمد مثالی ساده برای ایضاح عنوانی است که فلسفه متأخر ویتگنشتاین با آن ملازم بوده است؛ اما غرض از استعمال اصطلاح «بازی زبانی» برجسته ساختن این واقعیت است که با زبان سخن گفتن بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک «نحوه معیشت» است. (هادسون، ۱۳۸۸)

اصطلاح «صورت حیات»^۱ در کنار «بازی زبانی»^۲، یکی دیگر از عناوینی است که مؤلف پژوهش‌های فلسفی را در طرح بدیعی همراهی می‌کند. چرا که در نظریه اخیر وی، تصور کردن یک زبان، تصور کردن یک صورت حیات است.^۳ در یک زمینه و بافت ابتدایی، صورت حیات یک معنای بیولوژیک را به ذهن متبادر می‌کند، همچنانکه ما از طبقه گیاهان یا حیوانات

1. Form of Life

2. Language Game

3. To Imagine a Language, is to Imagine a form of Life

به عنوان یک زی نمود (life-form) صحبت می کنیم. هنگامی که یک حشره را در دستان خود نگه می داریم و می گوئیم چه زیست - گونه‌ی عجیبی!؛^۱ در اینجا لزوماً به حشره‌ای خاص اشاره نمی کنیم، بلکه حتی به چیزی انتزاعی تر و رای این حشره خاص نظر داریم. همچنین ممکن است لحظه‌ای جذب رنگ یا شکل کنونی آن مخلوق شویم و از واژه گونه^۲ چیزی بیش از این فرم یا شکل ظاهری مراد نکنیم، اما آنچه با عنوان زیست به گونه اضافه شده است، در اینجا به چیزی فراتر از رنگ یا شکل یا ظاهر یک مخلوق یا بودن اشاره می کند. چیزی از جنس خُلقیات، رفتار و در معنای آشناتر، نحوه زیست؛ نحوه زیستی که در این شکل^۳ تعبیه شده است. (Mc Daniel, 2010:1-3)

ویتگشتاین در بخشی از نوشته خود، مفهوم صورت حیات را این گونه پیش می کشد: «اما چند نوع جمله وجود دارد؟ لابد می گوئید اخباری، پرسشی و امری؟ انواع بشمارای وجود دارد: انواع بشمارای از کاربرد چیزهایی که «نماد»، «واژه» و «جمله» می نامیم؛ و این کثرت چیز ثابتی نیست که یک بار برای همیشه انجام شده باشد؛ بلکه نسخ‌های تازه‌ای از زبان می توانیم بگوئیم بازی‌های زبانی تازه‌ای به وجود می آورند و نسخ‌های دیگری منسوخ و فراموش می شوند. اینجا با اصطلاح بازی زبانی قصد برجسته ساختن این واقعیت را داریم که سخن گفتن به زبان بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک صورت حیات است.» (ویتگشتاین، ۱۳۸۹: ش ۲۳)

بدین ترتیب است که در فلسفه متأخر فیلسوف وینی، یک بازی زبانی جدید، یک صورت حیات جدید را شکل خواهد داد و برای شرح بیشتر:

«به آسانی می توان زبانی را تصور کرد که فقط شامل دستورها و گزارش‌های جنگی باشد. یا زبانی که فقط عبارت باشد از پرسش‌ها و عبارت‌هایی برای پاسخ آری یا نه و بی‌شمار گونه‌های دیگر؛ و زبان را تصور کردن به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است.» (ویتگشتاین، ۱۳۸۹: ش ۱۹)

با کنار هم گذاشتن این قطعات، به نظر می رسد Form of Life، «بود»ی است، «وجود»ی است اما نه صرفاً عمل و عکس‌العمل مکانیکی و نه صرفاً چیزی رازآلود که نتوان آن را بیان کرد؛ بلکه شاید تجربه‌های بدیع و باز هم نه صرفاً تجربه‌های جدا از هم بلکه تجربه‌هایی که به یکدیگر مربوط می شوند و در نهایت طریقه‌ای یگانه و منحصر به فرد - و جدا از دیگر تجربه‌ها در زیست جهان‌های دیگر - از بودن و زنده بودن و زندگی کردن در جهان به وجود می آورند.

1. What a Curious form of Life!
2. Form
3. Form

در این فضا و زمینه است که واژه‌ها چونان مهره‌های شطرنجی تلقی می‌شوند و معنای آن‌ها همان نقشی پنداشته می‌شود که در بازی دارند؛ و این نیز یکی دیگر از تبعات طرح نوینی است که در فلسفه متأخر فیلسوف وینی در انداخته شده است. به گونه‌ای که برخلاف آنچه در «تراکتاتوس» ذکر آن رفت، این بار ویتگنشتاین به دنبال یا تبیین‌کننده آرائی ناشی از پیش‌داوری راجع به اینکه معنای زبان چه باید باشد نیست و چنین آرائی را بر زبان تحمیل نمی‌کند که این زبان چنین پیش‌داوری‌هایی را بر نمی‌تابد؛ بلکه او عنوان می‌کند آنچه باید کرد «نگریستن» به کاربردهای واقعی است که واژه‌ها دارند و نخستین چیزی که وقتی به کاربردهای واقعی واژه‌ها بنگریم یاد می‌گیریم، تنوع عظیم این کاربردهاست؛ و از این طریق وارد مرحله دیگری می‌شود که در آن استدلالی علیه زبان خصوصی ارائه می‌نماید.

از نظر ویتگنشتاین، زبان امری اجتماعی است و زبان خصوصی امکان‌پذیر نیست. زبان در درون یک جامعه و در جریان آنچه از آن با عنوان «صورت حیات» یاد شد، فراگرفته می‌شود. «معانی واژگان» عبارت‌اند از کاربرد آن‌ها در حوزه عمل اجتماعی. مفاهیم نیز که بوسیله واژگان بیان می‌شوند، تنها در ظرف تعامل اجتماعی و در چهارچوب بازی‌های زبانی معنا و محتوای خاص خود را می‌یابند. (پایا، ۱۳۸۱: ۱۷۶)

بدین ترتیب است که مؤلف پژوهش‌های فلسفی بر خلاف مؤلف تراکتاتوس بر آن است که «معنا کاربرد است».^۱ کاربردی که واژه یا جمله در عرف و به تعبیر کلی‌تر در درون یک نحوه زیست خود را عیان می‌دارد. معنای جمله‌ها و معنای واژه‌ها فقط می‌توانند با توجه به کاربرد آن‌ها در جریان زندگی دانسته شوند. بدین ترتیب است که اگر نظریه تصویری زبان، مدعای اصلی تراکتاتوس بوده است، فلسفه متأخر ویتگنشتاین این مدعا را رد می‌کند. گو اینکه به جای اینکه گفته شود یک جمله معنا یا مفهومی دارد، بدین جهت که یک تصویر است، در «پژوهش‌های فلسفی» عنوان شده است که معنای یک جمله کاربرد آن است.

چنان که در قطعه ۱۱۷ از طرح ویتگنشتاین آمده است: «به من می‌گویید: شما این بیان را می‌فهمید، نه؟ خوب، پس من دارم آن را در معنایی که شما با آن آشناید به کار می‌برم. انگار معنای جوی است که واژه را همراهی می‌کند، آن را با خود برای هرگونه کار بست می‌برد. اگر مثلاً کسی بگوید جمله «این اینجاست» (و در این حال به چیزی که جلوی اوست اشاره کند) برایش معنا دارد، آنگاه باید از خود پرسد این جمله عملاً در چه احوال ویژه‌ای به کار می‌رود؛ آنجا معنا دارد».

پرداختن به چیستی فی نفسه زبان از دیگر مواردی است که حیات فکری لودویگ را به دو دوره تقسیم می‌کند. در تراکتاتوس، یک فرم جهانی برای زبان وجود دارد؛ همان‌طور که می‌توان از یک فرم جهانی برای عدد سخن گفت که برای همه اعداد یکسان است.

پژوهش‌های فلسفی این فرضیه را رد می‌کند. چیز یکسان که همه فرم‌های گوناگون زبان را زبان کند، وجود ندارد. چیزی مشترک برای همه بازی‌های زبان وجود ندارد، همچنان که چیزی مشترک برای همه بازی‌ها وجود ندارد. (Edwards, 1967) به تعبیر ویتگنشتاین «... ممکن است کسی به من اعتراض کند: «دربارۀ همه جور بازی زبان صحبت می‌کنید، اما هیچ جا نگفته‌اید ذات بازی زبانی و لذا ذات زبان چیست؟ چه چیز در همه آن فعالیت‌ها مشترک است و چه چیز آن‌ها را به زبان یا بخش‌هایی از زبان تبدیل می‌کند؟ ... به جای پیدا کردن چیزی که در همه آنچه زبان خوانده می‌شود مشترک است، می‌گوییم این پدیده‌ها یک چیز مشترک ندارند که ما را وادارد برای همه‌شان یک واژه را به کار گیریم، اما به بسیاری متفاوت با یکدیگر مربوط هستند؛ و به دلیل این رابطه، یا این روابط است که همه‌شان را زبان می‌نامیم». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ۷۵)

و سپس سعی می‌کند این سطور را توضیح دهد، سطوری که به یکی از مشهورترین عناوین در حوزه واژگان و مفاهیم فلسفی بدل گشتند؛ شباهت‌های خانوادگی. «مثلاً جریاناتی را در نظر بگیرید که آن‌ها را «بازی» می‌نامیم. منظوم بازی‌های صفحه‌ای، بازی‌های ورق، بازی‌های توپ و... است. چه چیز در همه‌شان مشترک است؟ نگوئید: باید چیز مشترکی باشد وگرنه بازی نامیده نمی‌شدند- درست نشان بدهید که چه چیزی مشترک در همه‌شان است- چون اگر به آن‌ها نگاه کنید چیزی نخواهید یافت که در همه‌شان مشترک باشد، بلکه همانندی‌ها و روابط را خواهید یافت... شبکه‌ای پیچیده از همانندی‌ها که همپوشانی و تقاطع دارند: گاه همانندی‌های کلی و گاه همانندی در جزئیات. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۶۶) و برای بیان خصلت این همانندی‌ها عبارت «شباهت خانوادگی» را به کار بست؛ چون شباهت‌های گوناگون بین اعضای یک خانواده: قد و قامت، چهره، رنگ چشم و... که با هم همپوشانی و تقاطع دارند. و خواهم گفت بازی‌های یک خانواده را تشکیل می‌دهند» ...

۲-۴. زبان حقوق بشر و صورت‌های حیات / از طرح تا کاربرد

در این مرحله مفهوم جهان‌شمولی حقوق بشر را بر دیدگاه متأخر ویتگنشتاین عرضه می‌کنیم و به تحلیل امکان یا امتناع این امر ذیل تنوع صورت‌های حیات می‌پردازیم. در اینجا

سخن و سؤال اصلی آن است که آیا صورت‌ها یا گونه‌های مختلف زیست انسانی این امکان را فراهم می‌آورد که از حقوق بشر واحد و جهان‌شمول سخن بگوییم و فارغ از تنوع و تکثر صورت‌های حیات موجود، در اندیشه یک نظام همسان و همگن حقوق بشری باشیم؟ چگونه می‌توان هم از تنوع و تکثر و به تبع آنها از نسبیّت گفت و احیاناً آن را تأیید کرد و در عین حال از یکدستی و وحدت در حقوق بشر دفاع نمود؟ اصولاً آیا چنین دفاعی می‌تواند محملی داشته باشد؟

در بادی امر به نظر می‌رسد در ظل اندیشه فیلسوف اتریشی، در موضوع مورد کاوش - مفهوم حقوق بشر - می‌بایست به یکی از اعضای جامعه مورد پژوهش بدل شد و در صورت حیات آن مشارکت ورزید تا بتوان به فهم «معانی» بر مبنای کاربرد آن در بازی زبانی آن جامعه نایل گشت. با این برداشت اما جهان‌شمولی حقوق بشر به دلیل نسبی‌گرایی نهفته در آن ممکن نخواهد بود. با این حال آیا این تنها برداشتی است که می‌توان از فلسفه ویتگنشتاین داشت؟ به نظر می‌رسد بتوان در پرتو نظریه ویتگنشتاین بی‌آنکه دچار نسبی‌گرایی شد، قائل به امکان جهان‌شمولی حقوق بشر بود.

کافیست نگاه خود را از تصویر تکه‌تکه فرهنگ‌ها و جوامع گونه‌گون بالاتر ببریم و متوجه باشیم که اگر اکنون در حال طرح پرسش در باب جهان‌شمولی حقوق بشر هستیم، به واقع داریم آن را در بازی زبانی بسیار گسترده‌تری به کار می‌گیریم. بازی گسترده‌ای که در تعامل صورت‌های متنوع حیات در گرفته است و باید گفت اساساً امکان در گرفتن چنین بازی زبانی در پرتو تعریفی ست که ویتگنشتاین متأخر از معنا به ما ارائه می‌کند. «... انگار معنا جوی‌ست که واژه را همراهی می‌کند که آن را با خود برای هر گونه کار بست می‌برد». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۱۱۷) جوی که چونان «هاله‌ای اندیشه را احاطه کرده است». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۹۷)

این تلقی از معنا نزد ویتگنشتاین، بر خلاف آنچه ابتدائاً به ذهن متبادر می‌شود - عدم قطعیتی که منجر به تنوع کاربردها و فی‌الواقع همان تعاریف و فهم‌های متفاوت از حقوق بشر یا امتناع جهان‌شمولی آن می‌شود - از قضا محملی ست که این بازی زبانی گسترده را ممکن ساخته است. ویتگنشتاین خود در نقد نظریه اولیه خویش، این گونه مثال می‌آورد که «... اگر در قواعد بازی ابهامی وجود داشته باشد، بازی نیست. آیا واقعاً این باعث می‌شود بازی نباشد؟... (می‌گویید) به هر صورت بازی کاملی نیست... من می‌خواهم بگویم ما نقش آرمان را

در زبان خود بد می فهمیم... فقط آرمان چشم مارا خیره کرده است و بنابراین نمی توانیم کاربرد واقعی واژه بازی را به روشنی ببینیم». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۱۰۰) و این گونه وی لزوم یا اساساً امکان یک زبان کامل یا آرمانی را نفی می کند و زبان را پدیده‌ای در حال شکل گیری به وسیله کاربردهای آن می پندارد. به گفته خود او قاعده‌ای با کاربردهای نامحدود، چونان ریلی که تا بی نهایت ادامه دارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۲۱۸)

بدین ترتیب آن بازی زبانی که در آن از جهان شمولی حقوق بشر سخن می گوئیم، زبانی است که از امتزاج افق‌های مشارکان (مدینا، ۱۳۸۹: ۱۳۰) این بازی حاصل آمده است. به تعبیر خود ویتگنشتاین، گویی که شارکان این بازی زبانی، بازی می کنند و قواعد را در حین جلو رفتن می سازند و حتی در مواردی آن‌ها را در جریان کار عوض می کنند. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۸۳) با این نگاه، یک زبان در حال شکل گیری، در حال کاربرد و به عبارتی Inusing خواهیم داشت که همچنان در حال ساخته شدن و قاعده‌سازی است. چنان که در جریان هر واقعه‌ای له یا علیه حقوق بشر در جهان، گویی مفهومی به مفاهیم مد نظر ما در این مقوله افزوده می شود و ما آن را می فهمیم، زیرا بی آنکه بدانیم پذیرفته‌ایم که حقوق بشر گفتمانی است در حال وقوع، در حال شکل گیری بی وقفه و بی پایان که قاعده‌ها و مصداق‌های مختلف آن به دست بازیگران عرصه پهناور بازی زبانی اش تعیین می شود. یک بازی زبانی که حیات روابط اخلاقی مبنایی حقوق بشر را در روابط مستمر و در جریان^۱ کاربران زبان یا همان ساکنان این کره خاکی حفظ کرده است، نه قاعده‌سازی در یک محیط ایزوله که تحت حاکمیت اصولی جهانی باشد. (Holt 1997:118-141)

بدین ترتیب، وقتی از حقوق بشر سخن می گوئیم و هر یک مصداق و تعریف خاصی از آن در ذهن مجسم می کنیم، این کاربرد آن در معانی مختلف نشانگر این نیست که معنی دقیق حقوق بشر را نمی فهمیم و بنابراین «داریم یاوه می گوئیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۷۹)، بلکه این نوسان تعریف‌ها به گفته ویتگنشتاین نمایانگر این واقعیت است که آنچه امروز ملازم مشهور پدیده‌ای است، فردا برای تعریف آن به کار خواهد رفت (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۷۹). تمام آنچه نهادهای بین‌المللی از نقض و یا اجرای حقوق بشر در جای‌جای کره زمین نقل کرده‌اند و همه دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی که به واسطه وقایع اخیر در کشورهایی چون لیبی، یمن و مصر نسبت به پایمال شدن یا احقاق حقوق مردم‌شان زبان به زبان چرخیده است، همگی

مشارکت‌هایی بوده‌اند از سوی شارکان این بازی زبانی که به تعریف‌شان از حقوق بشر چیزی افزوده یا حتی چیزی را در آن تغییر داده‌اند و این ماجرا همچنان ادامه خواهد یافت؛ بنابراین در صورتی که ما آن را مفهومی از قبل معین شده بدانیم که پیش از این ذاتاً تعریف شده است (گام‌های از پیش برداشته شده (ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ش ۲۱۹))، راه را برای اتفاقات و تجربه‌های آینده مسدود خواهیم کرد.

ویتگنشتاین انسان را به سادگی در معرض این اشتباه می‌بیند که به دنبال پیدا کردن یک قاعده ثابت و یک تعریف دارای ذات برای همه چیز باشد. وی می‌گوید: «آدمی چنین می‌اندیشد که طرح پیرامونی سرشت چیزها را دوباره و دوباره دنبال می‌کند و اما در واقع صرفاً چهارچوبی را که ما از میان آن بدان می‌نگریم (و بر چیزها تحمیل می‌کنیم) دور می‌زند». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۱۱۴) بنابراین از دید وی، باید چهارچوبی را که خودمان بر محیط تحمیل کرده‌ایم کنار بگذاریم و آگاه باشیم که زبان، نه یک پدیده انتزاعی و مکانیکی صرف، بلکه نظامی است زنده و آمیخته با صورت زندگی (زیرنویس مترجم (فاطمی). ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

«به یاد داشته باشید که گاه تعریف‌ها را نه به خاطر محتواشان، بلکه به خاطر شکل‌شان می‌خواهیم. نیاز ما یک نیاز معماری‌ست؛ تعریف گونه‌ای کنگره تزئینی‌ست که هیچ چیز را نگه نمی‌دارد». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۲۱۷) با این تفسیر، این نیاز ماست که کاربرد را معین می‌کند و کاربرد است که معنا را می‌سازد. یک جا نیازمان به یک برساخت زبانی ما را وادار به ارائه تعریف مشخصی از حق‌های بشری می‌سازد و جای دیگر جریان سیال شکل‌گیرنده در زمان، انتظار ما را از حقوق بشری برآورده می‌نماید. اکنون می‌توانیم مسئله را این‌گونه مطرح کنیم که آیا اساساً عملی شدن حقوق بشری در عرصه پدید آمده از تعامل صورت‌های گونه‌گون حیات، نیازمند جهان‌شمول بودن این مفهوم نیست؟ و بدین ترتیب آیا نمی‌توانیم محور بررسی خود را حول نقطه ثابتی که همان نزدیک شدن افق‌های این تنوع زیست جهان‌هاست بچرخانیم؟ چرا که به بیان ویتگنشتاین، «محور ارجاع بررسی ما باید بچرخد، اما حول نقطه ثابت نیاز واقعی ما». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۱۰۸)

حال اگر اصرار کنیم که هر صورت حیاتی در این پهنه متکثر جهان، تلقی ویژه‌ای از حقوق بشر دارد و از این عبارت، معنای متفاوتی را برمی‌گیرد، باید متوجه این موضوع باشیم که برای آن صورت حیات خاص قائل به زبانی خاص یا خصوصی^۱ شده‌ایم که نمی‌تواند وارد تعامل با

۱. به یاد آوریم که در رفتار آدمی، برای این واقعیت که او واژه‌ای را نمی‌فهمد معیارهایی معین هست؛ اینکه آن واژه برایش معنایی ندارد، اینکه نمی‌تواند هیچ کاری با آن بکند و نیز معیارهایی برای اینکه "فکر می‌کند می‌فهمد"، یعنی نسبت دادن

دیگر صورت‌های حیات شود و این معنای خصوصی شاید تنها برای خود او دانسته باشد. به گفته ویتگنشتاین «آنچه درباره تجربه خصوصی اساسی است به راستی این نیست که هر کس نمونه خاص خود را داراست، بلکه این است که هیچکس نمی‌داند آیا دیگران هم همین را دارند یا چیزی دیگر را». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۲۷۲) حال آنکه در رهیافت متأخر فیلسوف اتریشی، زبان خصوصی اساساً نفی می‌شود. صورت‌های مختلف حیات به ناچار در گیر بازی زبانی گسترده‌ای هستند که معنایی مشترک، در حال شکل‌گیری و بی‌پایان از حقوق بشر را می‌سازد. حتی این امر که بازیگران جهانی این بازی، یک صورت حیات خاص را فاقد معنای منظور خود از حقوق بشر بدانند، خود حاکی از این حقیقت است که جامعه مزبور پیش از این وارد بازی مشترک آنها شده است، در غیر این صورت آن را موضوع اظهار نظر خود قرار نمی‌دادند. به تعبیر لودویگ ویتگنشتاین، «چرخشی که بتوان آن را چرخاند بدون اینکه چیزی با آن حرکت کند، بخشی از دستگاه نیست». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۲۷۱)

ضمناً آن که قائل بودن به زبان خصوصی (آنچه ویتگنشتاین متأخر وجودش را نفی می‌کند)، تمایل ما را به تکریم خودمان به عنوان یگانه تعیین‌کنندگان ارزش و فهم مورد حمله قرار می‌دهد و لذا نمی‌پذیرد که یک مبنای مشترک انسانی (و آن کرامت بشری است) برای حقوق بشر وجود داشته باشد و همه چیز را وابسته به محیط و شرایط اجتماعی و ویژگی‌های حیات خاص و خصوصی یک جامعه می‌پندارد.

در صورتی که به نظر می‌رسد این نسبی بودن معنا و پررنگ بودن نقش محیط و اوضاع و احوال، آنقدر قابل تفسیر به رأی نیست که هرگونه تفاهمی را نفی کند. این امر را در تدقیق ویتگنشتاین در مورد مفهوم درد می‌توان ملاحظه کرد، به گونه‌ای که تردید ما در وجود یک درد، نه فقط با تطبیق آن با یک تعریف مسلم از پیش تعیین‌شده صحیح است و نه تنها مقایسه رفتار فرد با نمونه رفتار ناشی از درد سایر افراد. این که کسی نمی‌تواند درد خود را عیان سازد، نشانه این نیست که اساساً درد ندارد! این مثال را می‌توان بر موارد نقض حق‌های بشری در هر جامعه‌ای تعمیم داد. (Holt, 1997: 39)

در اینجا سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که در آمد و شد تعاریف- که نه کاربست‌ها- ی متفاوت از حقوق بشر، برخاسته از صور حیات، چگونه می‌توان صحت و سقم

معنایی، اما نه معنای درست به آن؛ و سرآخر، معیارهایی را برای اینکه واژه را درست می‌فهمد. در حالت دوم می‌توان از فهم ذهنی (نه عینی) سخن گفت؛ و آواهایی را که هیچ کس دیگر نفهمد اما من "ظاهراً می‌فهمم" می‌توان "زبان خصوصی" نامید. (ش ۲۶۹)

یک نحوه کاربرد را دریافت؟ آیا فهم‌های متفاوت و متکثر از حقوق بشر را می‌توان به چیزی، معیاری یا قاعده‌ای عرضه کرد تا تمایز بین کاربرد صحیح و ناصحیح آن معلوم گردد؟ و اساساً با چنین نقطه عزیمتی - فلسفه متأخر ویتگنشتاین - چگونه می‌توان مدعی وجود کاربستی ناصحیح از یک مفهوم شد؟

به نظر می‌رسد فهم صحیح مستلزم درک نحوه کاربرد مفاهیم بر مبنای قواعد استفاده از واژگان و زبان در صورت‌های خاص حیات اجتماعی است. کاربردهای صحیح و ناصحیح در ظرف تعامل اجتماعی مشخص می‌شوند؛ و هر فرد درون یک جامعه و در تعامل با دیگران شیوه‌های صحیح استفاده از کلمات را می‌آموزد. به گونه‌ای که ویتگنشتاین در شیوه آموزش، تعامل میان آموزگار و آموزنده را این گونه توصیف می‌کند:

«... من انجام می‌دهم، او به پیروی از من انجام می‌دهد و من با بیان‌هایی حاکی از توافق، رد، انتظار، تشویق بر کار او تأثیر می‌گذارم. اجازه می‌دهم راهش را ادامه دهد، یا متوقفش می‌کنم و غیره». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۲۰۸) و یا در بیانی دیگر، «... رفتار مشترک آدمیان، دستگاه مرجعی است که به وسیله آن زبانی ناشناخته را تفسیر می‌کنیم». (ویتگنشتاین، ۱۳۷۸: ش ۲۰۶) بدین ترتیب، صحت و سقم یک نحوه کاربرد از مفهوم حقوق بشر، تنها در ظرف تعامل بازیگران بازی زبانی قابل دریافت است. عکس‌العمل شارکان این زبان، در رد، تأیید، تکرار و یا حذف یک کاربرد از حقوق بشر در وقایع جاری، درستی یا نادرستی، پذیرفته یا ناپذیرفته بودن آن معنا در جامعه شکل‌دهنده زبان را معین می‌کند.

بر بستر همین ملاحظه در مورد کاربرد زبان از طرف کاربران است که می‌توان الگویی توصیفی - تحلیلی برای اطلاق صورت‌های حیات ویتگنشتاین بر بحث حقوق بشر پیدا کرد. انسان‌ها در حیات معمول روزانه خود به نحو طبیعی به دنبال آزادی، فرار یا بیزاری از آزار و شکنجه و صیانت از ذات و ... هستند. این‌ها نمونه‌هایی از تلاش و تقلای پویای انسان فارغ از تنوع و تکثر فرهنگ‌های متعددی است که آنها را احاطه کرده است. همین تلاش‌ها ترجمان دیگری است از آنچه ویتگنشتاین آن را «شبهت خانوادگی» می‌نامد. وفق این تصویر، تلاش یک انسان در گینه بیسائو برای فرار از دست ارباب و یا زمین‌دار، شبیه تلاش و تقلای یک انسان در یک کشور توسعه یافته برای توسعه آزادی‌های اجتماعی - سیاسی و ... است. دقیقاً در چنین «موقع و محلی» است که نطفه یک نظام حقوق بشر جهان‌شمول بسته می‌شود و بر اساس همین نظام جهان‌شمول است که می‌توان از تعامل صورت‌های حیات یا انحاء زیستن با قبول

تنوع و تکثر ظاهری‌شان سخن گفت. یا در تصویری روشن‌تر، اساساً همین شباهت‌های خانوادگی است که صور متنوع حیات را «دور یک میز» گردآورده و وارد در گفتمانی مشترک کرده است تا تمام آنچه دغدغه یک ذهن فعال در حیطه حقوق بشر است، بتواند در محور گفتگوی این شارکانِ حول میز گرد آمده، قرار بگیرد.^۱

۵. نتیجه

گفتارهای پیش آمده، در پرتو نظریه تصویری زبان (ویتگنشتاین متقدم) با اختیار کردن قراردادمحوری کانتی، از جهان‌شمولی حقوق بشر دفاع کردند و در ذیل مفاهیم بازی‌های زبانی، صورت‌های حیات و شباهت‌های خانوادگی (ویتگنشتاین متاخر)، در سایه تعامل نحوه‌های زیست به همان دغدغه پیشین پرداخته و نهایتاً شارکان این زبان جهانی را بر سر یک میز نشانندند.

این گونه است که ماجرای جهان‌شمولی حقوق بشر و فلسفه ویتگنشتاین را می‌توان از پنجره‌ای دیگر نگریست. اگر فیلسوف وینی اول را ساکن دنیای مستقلی بدانیم با نحوه زیستی جداگانه و ویتگنشتاین متاخر را درگیر در صورت حیاتی ثانوی؛ و بر طبق آموزه‌های خود وی، بر آن باشیم که هر نحوه زیستی، بازی زبانی علی‌حده‌ای را موجب می‌شود، در اینجا با یگانگی نتیجه برآمده از این بازی‌های زبانی دوگانه مواجه خواهیم بود.

نکته بدیع این پژوهش اما این است که ما در جستجوی جهان‌شمولی حق‌های بشری از یک «عدم قطعیت» در زیست‌جهان‌های گوناگون به یک قطعیت در «آن» یا در «مرحله» نیل می‌کنیم که خود پایه شکل‌گیری زبان جهان‌شمول در لحظه و پلی به سوی زبان در حال تغییر خواهد بود. زبانی که میان کاربران متنوع جهانی در می‌گیرد و به مدد شباهت‌های خانوادگی دغدغه‌های آنان، میز گسترده‌ای را پیش رویشان باز می‌کند. میزی که هم جدایی و تنوع زبان فکر و حیات آنها را توجیه می‌کند و هم محمل وصل این گوناگونی می‌گردد. بدین ترتیب، در این گردهم‌آیی جهانی، زبان حقوق بشر با عدم قطعیت حاصل از تنوع انحاء زیست، همواره رو به تکامل خواهد بود.

۱. این تعبیر گردآمدن حول یک میز را هانا آرنت نیز در کتاب زیر به کار برده است: آرنت، هانا، (۱۳۹۰)، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات ققنوس.

منابع

الف) فارسی

کتاب

- آرت، هانا، (۱۳۹۰)، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات ققنوس.
- آنسکوم، جی.ای.ام، (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر تراکتاتوس ویتگنشتاین، ترجمه همایون کاکاسلطانی، تهران، انتشارات گام نو.
- دباغ، سروش، (۱۳۸۷)، سکوت و معنا: مقولاتی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، انتشارات صراط.
- دباغ، سروش، (۱۳۸۹)، زبان و تصویر جهان: مقولاتی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، نشر نی.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، چاپ سوم، جلد اول، تهران، انتشارات شهر دانش.
- مانس، هاوارد، (۱۳۷۹)، درآمدی به رساله ویتگنشتاین، ترجمه سهراب علوی نیا، تهران، انتشارات طرح نو.
- مدینا، خوسه، (۱۳۸۹)، زبان، مفاهیم بنیادی در فلسفه، ترجمه محمود کریمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۸۹)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، با درآمدی از بابک احمدی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۷۹)، رساله منطقی-فلسفی، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- هادسون، دانالد، (۱۳۸۸)، لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه او به باور دینی، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، انتشارات نگاه معاصر.

مقاله

- پایا، علی، (۱۳۸۱)، «تحلیل برخی نتایج آموزه‌های ویتگنشتاین متأخر برای علوم اجتماعی»، مجله نامه علوم اجتماعی، بهار و تابستان، شماره ۱۹.
- ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۸۵)، «سخنرانی درباره اخلاق»، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، از کتاب از مدرنیسم تا پست مدرنیسم (لارنس کهنون)، تهران، نشر نی.

ب) انگلیسی

Books

- Finnis J, (1980), *Natural Law And Natural Rights*, Clarendon Press, Oxford.
- McGinn, Marie, (2013), *The Routledge Guidebook to Wittgenstein's Philosophical Investigations*, Routledge, New York.
- Wittgenstein, Ludwig, (1968,c1953), *Philosophical Investigations*, Translated by G. E. M. ANSCOMBE, Maximillian, New York.

Articles

- Edwards, Paul (editor in chief), (1967), "Ludwig Wittgenstein", in *The Encyclopedia of Philosophy*, Vol.7-8, Macmillan Publishing, New York.
- Holt, Robin, (1997), "Wittgenstein, Politics & Human Rights", KY, USA: Routledge, Florance.
- Mc Daniel, Stan, (2010), "Form of life, A Transactional Study of Language", available at: www.stanmcdaniel.org/pubs/development/formoflife.pdf
- Pin-fat, Vronique, (2000), "(Im)possible Universalism: Reading Human Rights in World Politics", *Review of International Studies*, Vol.26(4), Cambridge University Press.